



• درآید

دکتر محمود روحانی در جریان کشتار بی رحمانه مزدوران حکومت نظامی در نهم و دهم دی ماه خونین سال ۵۷ مشهد و شهادت جمع کثیری از مردم بی دفاع و بیگناه این شهر در کنار حلقه مدبریت انقلابی این شهر قرار داشت و در مجلس خبرگان قانون اساسی از اعضای هیئت رئیسه بود، از این رو، خاطرات او از روزهای همراهی با شهید هاشمی نژاد را می توان منحصر به فرد دانست.

شهید هاشمی نژاد در آئینه خاطرات دکتر محمود روحانی

در تعبد، تعهد و علم کم نظیر بود...

شاید قریب یک ماه بود که دوستان به ما اطلاع داده بودند عوامل ساواک و اطلاعات درصدد هستند و [به دلیل ماجرای کشتار دهم دی ماه مشهد] بنا دارند به منازل ما حمله کنند؛ شب‌ها به منزل نمی‌رفتیم و روزها پس از این که در ستاد و آن مرکزی که راه پیمایی‌ها تنظیم می‌شدند، یعنی در مسجد کرامت یا جای دیگری دور هم جمع می‌شدیم و با مردم بودیم و شب‌ها دوستان مبارزمان ما شین‌های مختلفی را می‌آوردند و ما را به نقاط مختلف شهر و به منازل افرادی که قرار بود شب را در آنجا مخفی باشیم و صبح کار را شروع کنیم، می‌بردند. حتی در این اواخر کار به جایی رسیده بود که ما افراد خانواده را هم از منزل خارج کرده بودیم، چون این خطر واقعا وجود داشت کما اینکه به منزل جناب آقای خامنه‌ای و شهید هاشمی نژاد و جناب آقای طوسی و منزل ما حمله کرده بودند که خوشبختانه ما در منزل نبودیم.

شهید هاشمی نژاد در یک سخنرانی که در روزنامه قدس ۱۱ دی ۱۳۶۸ تحت عنوان «لحظه‌های سرنوشت» درج شده است، می‌فرماید: «مطلب دیگر حمله به خانه تعدادی از دوستانمان است که دیشب انجام شد البته، تا کنون ویرانی به بار نیاورده است. به منزل برادر عزیزم آقای خامنه‌ای حمله کردند که البته ایشان در آن جا نبودند، به منزل برادر ارجمندم آقای طوسی حمله کردند و در و پنجره‌ها و شیشه‌ها را شکستند و همچنین به خانه دوست ارجمندمان جناب آقای دکتر محمود روحانی و همچنین به منزل بنده نارنجک پرتاب کردند و من در خانه نبودم، اما اراده ما به فضل خداوند قاطع است».

رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در گفتگو با ششماره تاریخ ۱۱ دی روزنامه قدس ۱۳۶۹ که یکی از روزهای به یاد ماندنی تاریخ ماست، در این باره فرمودند: «شاید بیش از یک ماه بود که ما به خانه‌هایمان نمی‌رفتیم، بنده و همچنین آقای طوسی و آقای هاشمی نژاد و آقای دکتر محمود روحانی شب‌ها را به منزل نمی‌رفتیم و علت آن این بود که به ما خبر داده بودند که عمال رژیم درصدد هستند به منازل ما حمله کنند، لذا ما خانواده‌هایمان را هم از منزل خارج کرده بودیم، زیرا خانه‌هایمان دیگر امنیت نداشتند».

خاطره‌ای که می‌خواهم عرض کنم، از ظرافت خاصی برخوردار است: شبی یکی از دوستانمان ما را به منزل خودشان برده بودند، ساعت ۱/۵ و ۱۱ شب که شد دیدیم میزبان ما خیلی متزلزل هستند و رنگ‌شان پریده، به طوری که همه‌مان تشخیص دادیم که ایشان ناراحت هستند. ابتدا به ذهنمان آمد که شاید ایشان از این کاری که کرده و ما را به منزلشان آورده‌اند پشیمان شده‌اند یا

یکی از آقایان ما را که برای مخفی کردن به یک مدرسه بردند که تنها جای مفروش آن که یک زیلو داشت، اتاق سرایداری بود که بسیار کوچک بود و ما چهار نفر حتی نمی‌توانستیم در آنجا دراز بکشیم و بخوابیم. آن شب پای آقای طوسی خیلی درد گرفته بود، ولی ایشان می‌خواستند رعایت کنند و بی‌احترامی نباشد. کاش یک عکاس می‌بود تا از آن صحنه‌ها عکس تهیه می‌کرد.

باز یاد می‌آید که وقتی فرماندار نظامی، بیمارستان قائم را محاصره کرده بود و به هیچ ترتیب امکان نداشت مبارزین یا مردم بتوانند وارد بیمارستان بشوند. ما مرحوم شهید هاشمی نژاد را با آمبولانس و به شکلی که یعنی دارم بیمار وارد بیمارستان می‌کنیم، وارد کردیم و ایشان بلافاصله پشت بلندگو رفتند. فرماندار نظامی تعجب کرد که ایشان از کجا داخل بیمارستان رفتند و چگونه پشت میکروفون قرار گرفتند. مردم هم از دیوارهای نرده‌ای بیمارستان به داخل ریختند و ایشان سخنرانی را شروع کرد. انصافا حرکت دیدنی و جالبی بود.

ایشان شخصیتی دین‌باور بود و واقعا کاری را که انجام می‌داد با نهایت اخلاص بود. این اخلاص را ما هم در مسئله عبادت و هم در بحث‌های مستدل و جهت‌گیری‌های قاطعانه ایشان که از خلوص محض سرچشمه می‌گرفت و بسیار قابل توجه و احترام بود، مشاهده می‌کردیم و به همین جهت می‌بینیم که ایشان لیاقت و شایستگی داشته که به فیض عظیم شهادت نایل آید.

بهر حال شهادت ایشان به خصوص در آن زمان و در آن تاریخ بسیار موثر بود و این نکته‌ای است که ما نباید فراموش کنیم و باید در تاریخ انقلاب این مسایل ثبت شوند.

در مورد مجلس خبرگان باید دو نکته اساسی را مطرح کنم. همان طور که استحضار دارید، خبرگان اول با دقت و وسواس زیادی انتخاب شدند و کسانی که در خبرگان بودند (جز بنده ناقابل)، از شخصیت‌های علمی و سیاسی و مبارز بودند که کارها و سوابقشان نشان می‌داد که این مجموعه یک مجموعه با پتانسیل بوده است. به نظر بنده شهید هاشمی نژاد در مجلس خبرگان دو نقش را ایفا می‌کرد. البته در رابطه با مراتب فضل و فضیلت ایشان، امام و مقام رهبری صحبت کرده‌اند و من دیگر راجع به آن مسائل نباید صحبت بکنم، ولی راجع به خطوطی که ایشان تعقیب می‌کردند، به دو نکته اشاره می‌کنم: یکی در تبیین بعضی از اصول که استدلال زیادی را می‌طلبد و ایشان با آن غنای فکری که داشتند و با بیان مستدل، مسائل را مطرح می‌کردند و در ذهن‌ها جا می‌انداختند. مطلب دیگر مخالفت ایشان با کسانی بود که می‌آمدند و مسایلی را مطرح می‌کردند که علی‌الاصول نه شأن انقلاب بود و نه در شأن قانون اساسی، ایشان به عنوان یک شمشیر بران در مقابل آنها می‌ایستادند و من چون به مناسبت مسئولیتی که داشتم و در هیئت رئیسه بودم و وقت‌ها را تنظیم می‌کردم، می‌دانستم که هر موقع که لازم است صحبت شود و ایشان دست بلند می‌کنند و وقت می‌گیرند و می‌خواهند صحبت بکنند می‌تواند بهترین جواب دندان‌شکن را به آن فرد بدهند و لذا در مجلس خبرگان روی ایشان تکیه می‌شد و به عنوان یک ستون استوار بودند. با مراجعه به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان آن وقت، قدرت استدلال ایشان به خوبی مشخص می‌شود.

حوادث بزرگ را دقیقا نمی‌شود توصیف کرد و انسان دقیقا نمی‌داند که در آن لحظه دقیقا چه حالی داشته است. این وقت‌ها، زمان بیان و کلام نیست. الان هم در پاسخ به خاطره شهادت آقای هاشمی نژاد همین وضعیت را دارم و حقیقتا نمی‌توانم بیان کنم که چه حالی بود. مسلما این مسئله‌ای است که باید خود انسان از نظر فکری آن را درک و احساس کند. یقینا می‌شود گفت که این حادثه تاثیر شدیدی بر همه گذاشت و من هم با توجه به نزدیکی و قرابتی که با ایشان داشتم، از این قاعده مستثنی نبودم. شاید سکوت، بلیغ‌تر از کلمات باشد. ■

بهر حال ترسیده‌اند و ناراحت هستند. گفتیم که بهترین کار این است که قضیه را با ایشان مطرح کنیم و ببینیم علت ناراحتی ایشان چیست. بعد از این که از ایشان پرسیده شد که جریان چیست و اگر ناراحت هستید، ما از اینجا برویم. گفت: «یکی از همسایه‌ها که از ما مویرین ساواک است، آمده در زده و به ما اصرار کرده که من دیدم و می‌دانم که آقایان آمدند اینجا و من می‌خواهم ببینم؟ چند دقیقه از محضر آقایان استفاده بکنم و من نمی‌دانم چه بکنم؟ ایشان را بگویم نباید داخل و یا نباید؟ نکند برود به جایی اطلاع بدهد.» جناب آقای خامنه‌ای، شهید هاشمی نژاد و آقای طوسی بودند. همه فرمودند: این آقا بیاید، به هر حال بررسی می‌کنیم ببینیم که او در چه فازی است. ایشان وقتی آمد و مقداری با او صحبت کردند دیدیم که قلبا به انقلاب تمایل دارد. ظاهرش هم چیزی را نشان نمی‌داد که بخواد برخلاف این عمل کند.

بهر حال بعد از نیم ساعت رفت. مادر این فکر بودیم که نکند باز بنا بر خصوصیات حرفه‌ای که ایشان دارد و سوسه شود و اطلاع بدهد و در نهایت تصمیم گرفتیم از آن منزل برویم. با صاحبخانه مطرح کردیم که این منزل پهلوی شما که معلوم می‌شود از روی پشت بام می‌شود به داخل آن رفت مال چه کسی است که عنداللزوم برویم آنجا. ایشان اظهار داشتند که متأسفانه ایشان هم کارمند شهرباتی است. یادم هست شهید هاشمی نژاد گفتند: «آقا! این چه منزلی است که شما شب ما را آوردید اینجا؟» به هر حال آن شب، شب وحشت‌انگیزی بود و ما تا صبح صبر کردیم و در حال خواب و بیدار بودیم که اگر ساواکی‌ها بیایند، چه کار کنیم.

ما را در خیابان عشرت‌آباد به منزل یکی از دوستان برده بودند. در منزل در حاشیه خیابان بود. شاید ۱ تا ۱/۵ بعد از نصف شب بود، دیدیم که ۱۶ تا ۱۷ تانک آمدند جلوی منزلی که ماها بودیم و همان جا ایستادند و ما نمی‌توانستیم تصور کنیم که این کار بر حسب تصادف و اتفاق است و اینها آمدند آنجا که دور بزنند، ولی دقیقا چون از لحاظ مکانی جلوی در بودند از پشت شیشه‌ها نگاه می‌کردیم که این‌ها چرا این قدر تانک برای چهار یا پنج نفر ما آورده‌اند. ما اسم گروهمان را در همان مدتی که به منزل می‌رفتیم، گذاشته بودیم «الفار». یادم هست که شبی جناب آقای خامنه‌ای فرمودند که ببینیم یک اساسنامه‌ای را تنظیم کنیم چون ما واقعا نمی‌دانستیم که به این زودی انقلاب به پیروزی می‌رسد و گفتیم شاید مسایل و اتفاقاتی که برای هر کداممان پیش می‌آید یک یادآوری باشد که ببینیم چه کار کرده‌ایم. خوب یادم هست که شهید هاشمی نژاد همیشه می‌فرمودند: «به فضل خدا» این گروه، گروه الفار خواهد شد که بسیار جالب بود.